



هوالطیف

سلامت معنوی

تاریخ : بهمن ماه ۱۳۹۳

سال اول شماره ۱۱

دفتر سلامت جمعیت، خانواده و مدارس - اداره سلامت معنوی

آرمان شهر - پنجره‌ای به شهر خدا

قصه شهر خداوند به رسم ایجاز
ذاکر حضرت محبوب به نطق و آواز
خانه پر نور و صفا صحن حیاتش دلباز
پیر صاحب نظری دیده خدا از آغاز
مهربانی و مروت شده یار و همساز
خارها کرده ره خانه دل فرش انداز
ناب صهای همه حرف گل است و گلناز
حافظان حرم حق ز جنود همراز
درس هر مدرسه کوشش به ره بی‌انبار
صیغه الله شده رنگ قلوب همراز
بر لب پیر و جوان قصه و شعر پرواز
ندهد رخصت اگر، کسی نکند خود ابراز

در نهانخانه دل هست مثالی ممتاز
خشت خشتش همه در قبله حق سر به سجود
پای هر سرو بقا نهر حقیقت جاری
واعظ مسجد شهر است امامی عاشق
از در و روزن آن بوی محبت آید
گشته گل واسطه عشق خدا با انسان
رخت بر بسته از این میکده حرف من و تو
آسمان گشته مزین همه با لشکر نور
نام اینار در این شهر بلند است و عزیز
رنگ‌ها رنگ ندارد به بر رنگ خدا
نقل هر خانه خدا باشد و حرف انسان
بنده حضرت حقند حریفان قدر

شهر توحید مرا خیل ملک کارگرند
انبیائش همه بنا و خدایش مهر از

موضوع آرمان‌شهر یا بهشتی زمینی که در فضای آن بشر بتواند به خواسته‌ها و آرزوهایش دست یابد همواره موضوع بحث اندیشمندان بوده و دغدغه خاطر انسانها را در هر عصر و دوره‌ای فراهم نموده است. هر یک از مکاتب فکری و فلسفی شرقی و غربی جهان همواره در ارائه تصویری از شهری آرمانی که در آن تمامی ایده‌آلهای آن مکتب به ظهور می‌رسند - کوشیده‌اند. شهر آرمانی در فرهنگ غربی اتوپیا نام دارد. با وجود اختلاف اندک در ظاهر این شهرهای آرمانی، ساختار اصلی تمامی آنها مبتنی بر مدینه آرمانی افلاطون می‌باشد.

خواجه والا مقدار، نصیرالدین طوسی در خصوص معرفی نوع انسان و چگونگی ساختار زندگانی اجتماعی ایشان می‌فرماید: چون اشخاص نوع انسان در بقای «شخص» و «نوع» به یکدیگر محتاجند و وصول ایشان به «کمال» بی‌بقا ممتنع، پس در وصول به کمال محتاج به یکدیگر باشند و چون چنین بود «کمال» و «تمام» هر شخصی به دیگر اشخاص نوع او منوط بود. پس بر او واجب بود که «معاشرت و مخالطت ابنای» خود کند بر وجه «تعاون». والا از قاعده عدالت منحرف گشته باشد و به سمت «جور» متصف شد.

همانطور که در بیان خواجه مشخص است، حقیقت شهر همان حقیقت «انسان» در صورت تمام و کمال خود یعنی اجتماع بنی نوع بشر بر وجه تعاون و عدل بوده، و منظور از شهر خدا، همان اجتماع انسانهای صالح بر فرش زمین است که هدف محبوب برترین از آفرینش معشوق یگانه خویش، یعنی انسان کامل، در قالب تمام آن می‌باشد.

آرمان شهر – پنجره‌ای به شهر خدا

«دل» به عنوان «نهانخانه» یا مکانی است که در آن ودیعت‌های خداوند بر آدمی، در قالب رازهایی سر به مهر نگاهداری می‌گردند و تا اراده خودآگاه انسان بر گشودن آنها تعلق نگیرد، فاش و آشکار نمی‌شوند؛ یا به عبارت روشنتر از عالم معنی به عالم صور منتقل شده و صورت این جهانی به خود نمی‌گیرند. یکی از این مثالهای ملکوتی و رازهای سر به مهر که تاکنون گشوده نشده و به علت عدم خواست یا تعلق اراده انسان در صورت جهانش در عالم ماده متحقق نگردیده مثال مدینه فاضله اسلامی یا همان شهر خداوند است که مانند دیگر اسرار همچنان در ساختار مثالی، معنایی یا ایجازیش باقی مانده است. شهری که، طراح و معمار آن حضرت حق جلّ و علی، بر پای دارندگان و سازندگان آن تمامی رسولان و پیام‌آوران حضرتش از آدم تا خاتم‌علیهم‌السلام، و کارگران و کارگزاران آن خیل ملایک می‌باشند.

ذاکر حضرت محبوب، به نطق و آواز

خشت خشت همه دل، قبله حق سر به سجود

در این شهر توحیدی و در منظر نظر ساکنان روشن ضمیر آن همه چیز زنده است و از آن حی سرمد زندگی می‌گیرد، حتی خشت و سنگ و گل و گیاه زنده اند، و به مصداق آیه شریفه قرآن کریم (ان من شیء الا سیبج بحمده و لکن لاتفقهون تسبیحهم [سوره اسراء، آیه ۴۴]: نیست چیزی مگر آن که آن چیز به تسبیح و ستایش (خداوند) مشغول می‌باشد، ولیکن شما توان فهم و درک این تسبیح و ستایش را ندارید)، دل قبله حق دارند و نه تنها در نظام تکوین، تسبیح و تقدیس حق می‌گویند؛ بلکه از طریق نطق و کلام نیز به ذکر و تسبیح آن خوب مطلق، مشغولند. مولانا بیان این حقیقت را در کلام روشن خویش این گونه می‌آورد که:

با تو می‌گویند روزان و شبان

جمله ذرات عالم در نهان

با شما نامحرمان ما خامشیم

ما سمیعیم و بصیریم و هشیم

محرم جان جمادات کی شوید

چون شما سوی جمادی می‌روید

غلغل اجزای عالم بشنوید

از جمادی در جهان جان روید

وسوسه تأولیه‌ها بر بایدت

فاش تسبیح جمادات آیدت

باشد از تصویر غیبی اعجمی

چون ز حس بیرون نیامد آدمی

عالم جان است، حضور حضور خداوند و جلوه جلوه جمال اوست، هر نقش تار، زلفی از گیسوی محبوب است که دل می‌رباید و هر رنگ، کمندی از اوست که گرفتار می‌کند. مردم شهر زندگی همه چیز را زنده می‌دانند، حتی خشت و گل و گیاه را با ایشان حشر و نشر دارند، در خلوتی عاشقانه با ایشان می‌نشینند، راز دل می‌گویند و سخن دل می‌شنوند، و در گذران راه وصال، اقتدا بر داود (ع) ((و لقد آتینا داوود منا فضلا یا جبال اوبی معه والطیر [سوره سباء، آیه ۱۰]: و به تحقیق داود را (به سبب بندگی و اخلاص در عمل) از جانب خویش مقامی برتر بخشیدیم (و فرمان دادیم) ای کوهها و ای پرندگان با داود (در تسبیح و ستایش من) هم آواز گردید.)) یکدل و یکزبان، در حضور حضرت محبوب بر سجاده عشق ایستاده و جمال بی مثال او را حمد می‌گویند. با ایشان زندگی می‌کنند، ایشان را حافظان حریم دوست و بندگان حلقه در گوش و کارگزاران دستگاه پادشاهی حضرت حکیم قدیر می‌شمارند و برای ایشان در حساب و تدبیر زندگی نقش متقن و مؤثر قائلند.

خانه پر نور و صفا صحن حیاتش دلباز

پای هر سرو و بقا نهر حقیقت جاری

همه چیز از آب زنده است. (و جعلنا من الماء کل شیء حی [سوره انبیا، آیه ۳۰]. و زندگانی هر چیزی را از آب قرار دادیم.) آب کلید نزدیکی، دلیل راه و زبان مناجات مؤمن حقیقت طلب، با حق است. آب نماد حقیقت حق در عالم ماده و مثل رحمت زندگی بخش حضرت حی سرمد است. امام صادق ع می‌فرماید: مثال مؤمن خالص، مثال آب است و عرش خداوند نیز بر آب قرار دارد. (و کان عرشه علی الماء لیلوکم ایکم احسن عملاً [سوره هود، آیه ۷] و عرش او بر آب قرار دارد تا بیازماید کدامیک در عمل نیکوترید.)

سرو نماد جاودانگی است و انسان کامل زندگی جاوید دارد، در شهر خداوند انسانها جاودانه اند و زلال حقیقت در شهر جاودانگی بر گرد حیات جاوید طواف کرده، سیراب می‌کند و زندگی می‌بخشد. آن هم حیات طیبه، پاک و دور از هر آلاینش و خباثت.



آرمان شهر - پنجره ای به شهر خدا

در شهر خداوند امام راه، آب است. چراغ راه آب است. اصلاً راه، راه آب است، و آینه دار طلعت محبوب نیز آب است. قلب صحن هر خانه ای آب است، آب باصفاست، و چون قلب باصفا باشد خانه مهد صفا و یکرنگی است، و چون آرامش قلب، آب است، خانه مهد آرامش است و چون دل آب همیشه برای ورود حقیقت باز و گشاده است، صحن خانه اهل دل نیز همچون خداوندگار آن، دلباز و گشاده است. آب آینه نور است، که خود نور است و صحن خانه ایمان همچون دل ساکنانش غرق در نور ایمان است و در شعاع نور ایمان همه چیز در آن خانه روشن است.

«واعظ مسجد شهر» در شهر خدا همان قطب هادی و قلب زندگی بخش شهر، یعنی انسان کامل، است. انسانی که در راه عشق خدا، به امامت رسیده است. هر مسیری در این شهر، مسیر خانه محبوب و توشه راه، سوز عاشق و غمزه معشوق است، اصولاً این اشاره های پنهانی معشوق است که سمت و سوی هر حرکت و رنگ و بوی هر فعلی را در زندگی مردم شهر، نقش می زند. برای هر چیزی (یا به تعبیر ذی وجودی) هدف، راه یا پیشوایی است که آن چیز را در جهت رسیدن و نیل به کمال مقدر (آن در مجموعه جهان آفرینش) هدایت و راهبری می کند. شهر پاک نیز هدفی به عنوان کمال و راهی به آن سو دارد، و پیشوایی برای رسیدن به کمال دارد. هدفی از جنس خود، پیشوایی از تبار خویش و راهی که با رهرو آشناست. شهر خدا «شهر انسان» است و قبله و هدف «شهر انسان» انسان کامل است. در زیارت جامعه کبیره در خطاب به ائمه شیعه که درود خداوند بر ایشان باد... می خوانیم: گواهی می دهم به آن که شماست آن پیشوایان راهبر که خود راه یافته و (بنا بر اراده حضرت حق) از هر خطا و اشتباه به دور و محفوظید. نمونه های کامل انسانیت بر خلق خدایید، و نشانه هایی روشن بر راه بندگان به سوی حضرت دوست و روندگان طریق محبوب، و مشعل های روشن هدایت در شهرها و سرزمین های آوید. «پیر»، امام و پیشوایی خبره و روشن ضمیری است که راه خانه محبوب را خوب می شناسد و مشکلات طریق را نیک می داند و برای هر دردی درمانی را در آستین غیبی خویش پنهان دارد. «پیر صاحب نظری که خدا را از آغاز دیده است» کنایه ای لطیف به «عهد الست» است که خداوند در آن حقیقت انسان را بر جوهره نفس الهیش گواه گرفت و انسان بر بندگی خویش و الوهیت و ربانیت حضرت حق نسبت به نفس و جان خویشتن گواهی داد، والته انسان کامل همواره بر این عهد قدسی خویش، شاهدهی صادق و عامل است.

حکم در شهر خداوند حکم محبت است. و حکمران نیز در این شهر کسی جز محبت نیست. **قانون در شهر خداوند قانون محبت است.** ((امام صادق (ع) می فرماید «هل الدین الا الحب» (آیا دین غیر از محبت است)) و قانونگذار در شهر خداوند خود محبت است، سمت و سوی هر راهی را محبت تعیین می کند. هر صورتی را محبت صورتگری می کند. کلمات و حتی آهنگ کلمات هر یک صورتی متفاوت از حقیقت واحد محبتند. **زبان جز سخن محبت نمی گوید و گوش جز سخن محبت بر هر چه غیر محبت بسته است، و دیده جز بر جمال محبوب دیده باز نمی کند. پس چون نیک بنگری محبت از هر در و روزنی بلند است.** از امام صادق ع روایت است که: محبت خدا چون نوری است که اگر بر دل انسان عابد بتابد آن را روشن به نور خویش می کند و جایی برای غیر نمی گذارد و آن را از تمامی هر آنچه غیر اوست خالی می سازد. به طوری که در شهر دل بر هر چه و هر که بنگری خدا بینی. (محبت خدا نور است) و هر آنچه جز اوست ظلمت است و تاریکی، و نور را با ظلمت و تاریکی کاری نیست جز آنکه او را بسوزاند و از میان بردارد و حضرت دوست ملائکه را بر محبت خویش فخر می فروشد، و شهرها و سرزمینها را به خاطر وجود و برکت و بزرگی مقام ایشان آبادان می سازد، و به احترام ایشان بر بندگان دیگر خویش رحمت می کند، و رسول خداوند (ص) فرموده است: هرگاه محبت بنده ای بر خداوند قرار گیرد پس محبت او را بر قلوب دوستان و برگزیدگان خویش نیز وارد سازد تا ایشان نیز او را دوست بدارند و نیز حضرت صادق (ع) می فرماید: و چون کسی در راه خدا کسی را و چیزی را دوست بدارد چنان است که خدا را دوست داشته و البته خود نیز محبوب خداست. رسول خدا ص نیز گفته است بهترین مردمان پس از پیامبران دوستان خدا هستند و آن کسانی که بندگان خدا را بخاطر انتسابشان به حضرتش دوست می دارند. مروت، عبارت است از جوانمردی، بزرگواری، انصاف و عیاری. در شهر خداوند محبت و مروت دو یار همدل و همسازند، و هر دو در طی طریق خانه محبوب همسفری متحد و اگر در شهر خداوند خصمی گردن برفراز نسیم حیات بخش مدارا در کمال محبت و مروت، گردن فرازی از او ببرد و بر قامتش رنگ بندگان حضرت کبریا - که رنگ فروتنی و بندگی حضرت محبوب و همان رنگ محبت است - بزند که حافظ نیز گفته است: با دوستان مروت با دشمنان مدارا.



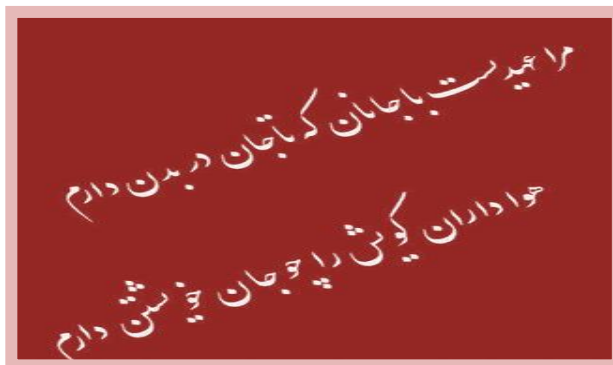
مثل اعلی از آن خداست. گل نشانه لطیفی بر راه خانه بی نشان باشد، بوی او را می‌دهد، می‌توان نشانه «لطیف» را از لطافت گل سراغ گرفت، قامت دل آرای حسن او را در آینه جمال گل می‌توان مشاهده کرد و جلال آن عادل قادر ناظم را در ساختار عدل و قدر و نظم آن جستجو کرد. گل خار دارد. راه کعبه نیز خار دارد، و هر کس خانه دوست را اداره کند، باید که از سرزنشهای خار نهراسد.. از قدیم نیز گفته‌اند: هر که در این بزم مقرب‌تر است جام بلا بیشترش می‌دهند. شریفترین آفریدگان آن حبیب یگانه خداوند، حضرت محمد (ص) می‌فرماید: هر که را قدر و منزلش در نزد پروردگار بالاتر است و مقام و مرتبه- اش رفیع‌تر بلاهای بیشتری او را می‌رسند و حسین پسر فاطمه، آن سید جوانان اهل بهشت را مصیبتی می‌رسد که در تمامی تاریخ آفرینش و در جای جای هستی، از ملک گرفته تا ملکوت، و از عرش تا فرش بر کسی نرفته است. در شهر خدا هر راهی را که اراده کنی، همان راه خانه محبوب است که حق خود فرموده اینما تولوا فثم وجه الله و راه خانه محبوب را فرش گران مقدار رنج است و بلا و زحمت، و هر چه از دوست رسد البته نیکوست. در این شهر، عاشقان کوی دوست نه از سختی‌ها باک دارند، نه از رنجها که تبع ذاتی هر عمل حق است

بنای آسمانی بر مبنای عشق است، آفرینش زمین و گسترش آن به خاطر عشق و فرش انداز عشق است، اگر ماه می‌تابد بر فراز آسمان عشق می‌تابد و اگر خورشید می‌سوزد در عشق می‌سوزد و اگر می‌درخشد، می‌کوشد تا فضای شهر عشق را بهجتی دیگر بخشد، اگر فلک می‌گردد، بر گرد یار می‌گردد و اگر کشتی سعادت انسان به سر منزل مقصود می‌رسد بر گرده عشق سوار است، عاشق کیست؟ حضرت دوست. و معشوق؟ بنده محبوب اوست. عشق مهمترین رکن طریقت است و این مقام را تنها انسان کامل - که مراتب ترقی و تکامل را پیموده است - درک می‌کند.

نور خود روشن، و نیز روشن کننده است. نور حق است و ظاهر کننده حق. آنجا که نور وجود دارد باطل سیه‌روی و رسوا می‌شود. باطل همچون سایه است، حقیقت ندارد، ذاتاً تاب ایستادگی در برابر نور را ندارد و چون نور بیاید، جایی برای او نیست. اصلاً آمدن نور یعنی رفتن سایه و شیطان باطل است، و باطل سایه‌ای فریبنده است که در ظاهر حق می‌نماید، همچون سراب. خداوند نور است و نور آسمانها و زمین است. کتاب خدا، نور است. بر آسمان قلب مؤمن نیز خورشیدی از نور ایمان می‌درخشد، «نوری بر فراز نوری دیگر». ایمان نور است و مؤمن در پیشاپیش خویش، همواره چراغی از نور دارد و ساکنان شهر نور، چون بر یکدیگر نور می‌پاشند، خود مصداق دیگری از نور علی نورند. شهر خداوند حرم خداوند است. حریم ایمان به اوست و حرم اسلام یگانه راه خانه خداست. حرم حافظانی دارد، حافظانی که خود از جنس نورند و البته هر چه جز این خطایی است روشن و پیام‌آور نور نیز خود نور است و پیام‌آوران نور همگی نورند و بر بالای آسمان شهر خداوند لشگریانی از نور قرار دارند. در طول تاریخ از همان آغاز که اولین نور در آسمان دنیا درخشیدن گرفت، آدم (ع) و تا آخر که آخرین نور و خاتم ایشان، یعنی محمد (ع)، طلوع کرد؛ مقصد یکی بود حفاظت از حرم نور، آسمان شهر نور، شهر ایمان و شهر خداوند. هماز «شیطان» است و تیزترین سلاح شیطان و سپاهیان او، وسوسه است و سخن‌چینی. شیطانان توانی جز وسوسه ندارند. و وسوسه آنجا را سزد که نور نباشد، تاریکی باشد که سایه‌ای ابهام‌آور، زوایای خانه دل را پوشانیده باشد.

ایثار به معنی مقدم داشتن دیگری بر خوداست در نعمتی به رغم دوست داشتن و نیاز وافر بر آن. عبدالرزاق کاشانی را عقیده بر آن است که ایثار را سه درجه است: درجه اول آن که خلق را در اموال و منافع بر خود برتری نهد مگر در امور حرام و آنچه لازم است در راه اهل و عیال بذل شود؛ درجه دوم، برتری دادن رضای خدا بر دیگران، هر چند دشواریها را در این راه تحمل کند، مانند انبیا و اولیا؛ درجه سوم، ایثار الله است، یعنی ایثار خود را بر غیر، عین ایثار خداوند داند و دریابد که فعال مایشاء خداوند است و ایثار و ترک ایثار و ملک و فعل همه از آن اوست.

در شهر خداوند رنگ یگانه رنگ خداست و البته که آن نیکوترین رنگهاست و تمامی افراد خانواده شهر آن در بندگی آن محبوب یگانه، دل خوش دارند. رنگ در عالم ماده نشانه کثرت است. نشانه گوناگونی است. نشانه کیستی و چستی است، نشانه تعلق و وابستگی به نوع و گروه خاصی است در شهر خداوند همه رنگها وجودشان را از رنگ بی‌رنگ می‌گیرند و بر این اقرار دارند. گوناگونی رنگها به معنی بیگانگی ایشان از یکدیگر نیست، بلکه همه رنگها از یک رنگ، نشانی واحد دارند، و می‌توان ایشان را یکی دید، می‌توان یکرنگی را در تمامی ایشان مشاهده کرد. هرگز سر ستیز با یکدیگر ندارند که تمام تلاششان تجلای جمال یکدیگر است، که تمام سعیشان ظهور جمال آن رنگ یگانه است. همه می‌کوشند تا آینه جمال بی‌مثال او باشند. از هر یک از رنگها می‌توان رنگ خدا را شناخت.



اگر بر محیط دایره، نیک بنگری نقطه‌ها بینی که در ذات خود هیچند. به خودی خود وجود ندارند. و تمام معنی و هستیشان را از ارتباط با مرکز دایره می‌گیرند. همچون شعاعهای نور که قایم به ذات خورشید تابانند. اگر دنباله هر یک از شعاع ها را دنبال کنی به خورشید می‌رسی. اگر خورشید نباشد رنگی نمی‌ماند و این همه البته تنها و تنها در عالم ماده می‌سزد که در عالم جان، همه وحدت است و یکرنگی، همه وحدت است و یگانگی و **شهر خدا شهر جان های خداگونه است**، متحد و یک شکل، آن هم به شکل خدا، اگرچه در کالبد به شماره تمامی نامهای او، گوناگون باشند و ملای روم چه زیبا آن را صورتگری نموده آنجا که می‌گوید:

متحد جان های شیران خداست
کان یکی جان صد بود نسبت به جسم
صد بود نسبت به صحن خانه ها
چونکه بر گیری تو دیوار از میان
مؤمنان مانند نفس واحده

جان گرگان و سگان هر یک جداست
جمع گفتم جانهاشان من به اسم
همجو آن یک نور خورشید سما
لیک یک باشد همه انوارشان
چون نماند خانه ها را قاعده

در عالم جان همه وحدت است و یکرنگی، همه وحدت است و یگانگی و شهر خدا شهر جانهای خداگونه است، متحد و یک شکل آن هم به شکل خدا، اگرچه در کالبد به شماره تمامی نامهای او گوناگون باشند. درسوره آل عمران، آیه ۱۳۳ آمده است :

مطیع رب خویش باشید و (راه کردار) فرستاده او و صاحبان امر (هدایت انسان) را پیروی کنید و (در رسیدن به) مغفرتی از پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن به وسعت تمامی آسمانها و زمین است و (تنها و تنها) برای پرهیزگاران وعده گردیده، بشتابید و در شرح نشانیهای راه، اسرار طریق را اینگونه خلاصه می‌کند:

الف - برطرف نمودن کاستیها در جامعه و جامعه نیازمندان؛

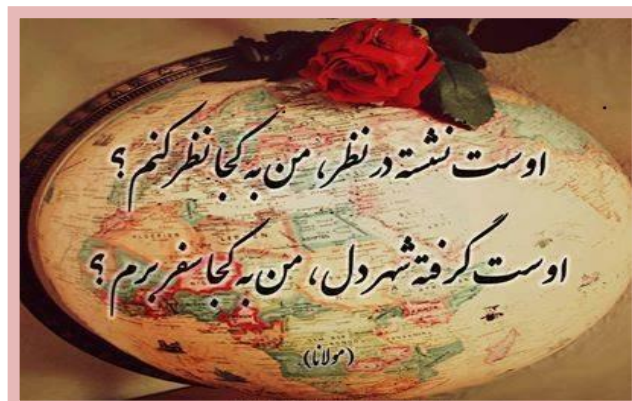
ب - فروخوردن خشم و گذشت از خطای خطاکاران؛

ج - نیکویی در قول و عمل [سوره آل عمران، آیه ۱۵۴].

برای عاشق هیچ سخنی محبوبتر از نامه محبوب نیست، در شهر خداوند رسم بر آن است که شبها، مردان، زنان، کودکان و جوانان گوش جان به نامه محبوب می دهند و مرغ روحشان را در آسمان آرزوی دیدار جمال بی مثالش به پرواز در می آورند. رسول گرامی اسلام نیز فرموده اند: «در راه فنای در صفات و نامهای خداوند در نفسانیات خویش بمیرید، قبل از آنکه اجلتان فرا رسد.» "مرگ، برداشتن حجاب نفس از جان مؤمن است و هیچ عطایی بدان مرتبت نرسد که راه دوست بر ایشان گشاده گردد و حجابها از رخ بی مثالش برداشته شود. برای ساکنان شهر خداوند، و برای پرورش و تکامل روح خدایشان، جهان ماده و زندگانی دنیا، با لذایذ فانی و زودگذرش، بسیار حقیرتر از آن است که به خاطر آن جان را - که آینه دار یگانه طلعت محبوب است - به غبار هزار رنگ هوای نفس مکدر سازند. هر روز، آن زمان که با بدنهای خسته از کار و فعالیت به کلبه های عشق و محبت خویش بر می گردند، این نغمه شورانگیز مرغ ملکوتی شهر خداوند را با یکدیگر سر می دهند که:

خوشا دمی که از این پرده چهره بر فکنم
روم به روضه رضوان که مرغ آن چمنم
که در سراچه ترکیب تخته بند تنم

حجاب چهره جان می شود غبار تنم
چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانیست
چگونه طوف کنم در فضای عالم قدسی



پس ای بنده، افتادگی کن چو خاک

ز خاک آفریدندت، آتش مباح

از آن دیو کردند از این آدمی (سعدی)

ز خاک آفریدت خداوند پاک

حریص و جهان سوز و سرکش مباح

چو آن سرفرازی نمود این کمی

در شهر شیطان رسم بر گردن فرازی، شیطانیانند که تعالی می جویند و بالا می نشینند. شیطانیانند که سرکشی می کنند و در این کفرشان بر یکدیگر سبقت می گیرند. استکبار به معنی تکبر نمودن و خود را بزرگ جلوه دادن است و این خصلت ویژه شیطان و شیطانیان است که شیطان به واسطه استکبار خویش از مقام قرب رانده شد.

عرض و مال و دل و دین در سر مغروری کرد (حافظ)

حافظ افتادگی از دست مده ز آنکه حسود

در شهر خداوند فروتنی و افتادگی خصلت پسندیده بندگان محبوب رحمان است که آخر راه و کمال مطلوب همان بندگی در طریق عشق و فروتنی در حضور حضرت عشق است. صورت آینه سیرت است. که از کوزه همان برون تراود که در او است در شهر خداوند هم اگر بنگری صورتها به پیروی سیرتها افتادگی را شیوه خویش ساخته اند. سادگی و فروتنی اصل بنیادین در صورتگری چهره شهر خداوند است. ایشان اگر در کاری بر یکدیگر پیشی می جویند کاری است خیر، و کار خیر همان فرمان محبوب خیر است که خود نیز نام خیر بر خود برگزیده است و همانا او برتری جویندگان را دوست ندارد.

کز پا فتادن تو به منزل رسیدن است (صائب تبریزی)

در شاهراه عشق ز افتادگی مترس

لقمان حکیم نیز بر فرزند خویش طریق را چنین می نماید که:

ای پسر من ... چهره بر مردمان دژم مساز و بر ایشان بر سبیل اهانت و تحقیر منگر، و در زمین راه و طریقی فروتنانه در پیش گیر که او هر تکبرکننده فخر فروش را دوست ندارد.

کتاب توحید، شهر توحید را چنین شرح می کند:

برای هر گروه از شما انسانها راهی (روشن و روشنگر از نور هدایت) و نهی (زندگی بخش از زلال حقیقت) قرار دادیم، و اگر خداوند می خواست تمامی شما انسانها را مردمی واحد قرار می داد. لیکن (این گوناگونی را هدفی است و آن اینکه) شما را در آنچه داده شده اید، بیازماید. در انجام کارهای نیک و خیر بر یکدیگر پیشی جویند. بازگشت همگی شما به سوی خداوند است. پس شما را نسبت به (یگانگی حقیقت و وحدت راههای گوناگون هدایت و) و آنچه در آن اختلاف می کردید، خبر خواهیم داد.

همانگونه که در کتابنامه توحید آمده است شهر توحید را محله هایی است و در قلب هر محله راهی. راه هایی همگی روشن و گشاده و خوانا، پاک از هر پلیدی، و به دور از هر ابهام و گیجی، راههایی که در ادامه هر یک، ستونهایی از نور ایستاده و روندگان راه را ره می نمایند. راههایی که همگی از شاهراه یگانه هدایت، منشاء می گیرند و در نهایت باز به آن منتهی می گردند. در میانه هر راه، نهی جاری است و البته با قالبی و اندازه ای متفاوت از دیگران و متناسب با اندازه های ویژه آن محله و آن راه. تمامی این نهرها را مادری مشترک است. در تمامی ایشان زلالی واحد جاریست، جاری حقیقت، زلالی که خود پاک است و پاک کننده، خود زنده است و زندگی بخش. معمار این شهر خداوند است، صورتگری که صورت و سیرت شهر را بر نیکوترین وجه نقش زده و هر یک از محلات شهر در حقیقت همان مردم هر برهه از تاریخ انسان. راه انسان در «شهر انسان» انسان کامل است. و مراد از هر راه در ساختار مثالی، رسولی از رسولان خداوند است که همچون بنایی کار ساختمان محله ای از شهر را بر طرح ارائه شده از سوی معمار حکیم، دنبال می کند و مراد از ستونهای نور اولیا و اوصیاست که هر یک بخشی از راه را در هر محله، روشنگری می نماید. نهر همان صورتی از حقیقت واحد دین خداوند است که با جوهری واحد، در ظرف ویژه دانش و معرفت هر محله (که مردمان هر قوم باشند) قالبی متفاوت می یابد لیکن آن حقیقت واحد، گذشتن از نفس و هواهای متعدد و رنگارنگ نفس و تسلیم بودن در برابر معبود واحد است و ملایک کارگزاران حضرت حقند که تمامی امور مربوط به ساختمان شهر انسان را تا کمال آن بر عهده دارند.

